أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

یک روز مرحوم آخوند فرمودند که آقاسیدجمال به ایشان گفته بود که یکی از همین آقایان سیاسی ایران رفته بوده نجف و ظاهرا می‌خواسته مکه برود بعد ایشان راهش ندادند و فرمودند که من با اعوان ظلمه ارتباطی ندارم و یک شخص دیگر همراه ایشان بود او گفته بود ما که نیستیم ما از فلان جریان تهران هستیم (یک جریانی داشت که ما چند روز پیش هم گفتیم که مربوط به آن شخص بود) ایشان گفته بودند خب به خاطر تو بیایید بعد طرف گفته بود که: آقا چه اشکال دارد انسان در این دستگاه ظلم باشد و بخواهد کار خیر انجام بدهد، کار خوب انجام بدهد، رفع ظلمی بکند از یک مظلومی و احقاق حقی کند و امثال ذلک و مگر علیّ بن یقطین نبود در دستگاه هارون ما هم به این طور باشیم! ایشان گفتند که آقاسید جمال می‌گفت که من یک مرتبه عصبانی شدم و گفتم که دست بردارید آقا، دست بردارید از این مزخرفاتتان مدام علی بن یقطین، علی بن یقطین، علی بن یقطین می‌کنید هر فلانی را می‌خورید (به اسم ایشان گفتند) هر چیزی را می‌خورید بعد هم مدام علی بن یقطین علی بن یقطین. او علی بن یقطین بود تو که هستی؟ آخر ما فقط علی بن یقطین شنیده‌ایم تو کی هستی؟ پشت سر علی بن یقطین موسی بن جعفر بود پشت سر تو کیست؟ و آیا اگر موسی بن جعفر نبود علی بن یقطین هم بود؟ می‌رفت در دستگاه هارون؟

ببینید چه مغلطه‌هایی است که ما انجام می‌دهیم به او موسی بن جعفر گفت به تو کی گفته است؟ ما می‌آییم نفس خودمان را اصل قرار می‌دهیم آن وقت به دنبال پیداکردن بهانه و وسیلهٔ دیگران می‌گردیم. آن بنده خدا در اواخر عمرش فاصله گرفت از همان دستگاههای سیاسی و امثال ذلک، فاصله گرفت و فوت کرد ولی مرحوم آقا در تشییع او شرکت نکردند با این که پدر یکی از دوستان بسیار نزدیکشان بود. اینجا نشان می‌دهد که انسان نسبت به مبانی خودش تا چقدر پایدار است. همه داد سخن می‌دهیم، همین جور داد سخن ولی در عمل خیر. طرف رفیق بوده و احتمال این که ناراحت بشود و قطع رابطه هم بکند هست همهٔ اینها احتمالش می‌رود. حالا آن بنده خدا آدم بافهمی بود و قطع رابطه نکرد و اتفاقاً شنیدم که گفت من تازه آن موقع آقاسیدمحمدحسین را شناختم من تازه در آن موقع آقاسیدمحمدحسین را شناختم، در حالتی که رفقای ایشان همه رفته بودند در تشییع التفات می‌کنید؟ این نکته است حتی معمّمین دوستان ایشان شرکت کرده بودند (زمان شاه بود) گفته بود که تازه این آقاسیّدمحمّدحسین را ما شناختیم و نسبت به او خلاصه یقین کردیم. اینها آدمهای بافهمی هستند اینها به دردبخور هستند و ایشان گفته بودند که این از افراد ظلمه بوده است و گرچه نماز می‌خواند و حتی نمازشب هم می‌خواند و این اواخر این دومی با او قهر کرده بود و او هم دیگر نزدش (شاه)

نرفته بود، ولی مرحوم آقا بالاتر از این از او می‌خواستند؛ اعلام برائت، و اگر اعلام برائت می‌کرد ولو یک روز هم از حیاتش مانده بود در تشییع او می‌رفتند ولو یک روز به فوتش این کار را می‌کرد من می‌شناختم ایشان را می‌رفتند. ولی نه به عنوان قهر، حالا قهری بوده، به هر علتی بدش آمده، خوشش نیامده او گفته بالای چشمت ابرو است گفته زیرچانهٔ تو ... و بالاخره قهر کرده البته باز هم این خوب بوده که این اواخر دیگر حداقل اسمش جزو مرتبطین نبوده اینجا باز هم جای شکرش باقی است.

ولی خب صحبت سر این است که امام سجاد می‌فرمایند تو که محمدبن مسلم هستی تو الان خیال نکن که داری کار خیر انجام می‌دهی و احقاق حق می‌کنی! تو احقاق حق از چند نفر می‌کنی؟ بشمار! چند نفر صبح تا شب به تو مراجعه می‌کنند و رفع ظلم می‌کنی؟ ده نفر؟ بیشتر؟ در دفترت بنشین یکی‌یکی می‌آیند آقا نمی‌دانم این یک مشکلی دارد حلش کنید، نامه بنویسید، این نمی‌دانم چکار دارد این کارها را انجام بدهید... بیش از این که نمی‌توانید انجام بدهی یا فرض کنید که مسجدی دارد تعطیل می‌شود جلوی تعطیلیش را بگیری در همان روز که تو داری این کار را می‌کنی چند مظلوم در آن جا...؟ در مملکت در همان روزی که تو هستی چه پولها از این مردم دارد صرف خلافها می‌شود؟ حالا گیرم چهار نفر هم آمدند در دفتر تو، همهٔ مردم که این چهار نفر نیستند. علی بن یقطین، علی بن یقطین! تو که الان در این جا هستی، حضور تو باعث بقاء و دوام دستگاه جائره شده است چون مردم به تو نگاه می‌کنند می‌گویند عجب خب بحمدلله این طور نیست که همه شمر و سنان باشند افرادی هم مثل محمد بن مسلم هم جزو دستگاه بنی امیه و بنی مروان و هشام و اینها بوده، خب مردم نگاه می‌کنند محمد بن مسلم فردی است عالم، خوب و ... او می‌رود، می‌آید ... ولی اگر شمر برود، سنان برود، آن آدم عوضی و آدم ظاهر فساد و متجاهر به فسق اینها بروند اصلا نفس رفتن اشخاص ولو کار خلاف هم انجام ندهند باعث تحریک مردم که می‌شود. یعنی همین رفتن آدم خلاف...

و این خیلی مسئلهٔ مهمی است که اگر یک نفر برود یک جا می‌گویند قضیه چیست که این آدم متجاهر به فسق این جا دارد می‌آید؟ وقتی من می‌گویم در مجالس نباید افرادی که خلاف می‌کنند بیایند (در مجالس امام حسین) به خاطر همین است چون به واسطه نفس آمدن این اشخاص همسایه مردم یا دیگران می‌گویند چه خبر است که این آدم دارد می‌رود این جا؟! مسئله چیست؟ حتما به همدیگر می‌خورند که اینها دارند این جا رفت و آمد می‌کنند! ولی حالا اگر عکس آن باشد مثلا مردم ببینند که افرادی که می‌آیند و شرکت می‌کنند افراد ظاهر الصلاح، افراد متین، افراد وزین، افرادی که از نظر اینها وجیه‌اند، هستند... فرمایش امام سجاد که می‌فرماید کونوا لنا زینا و لاتکونوا علینا شینا برای همین است، می‌گویند این آقا دارد خودش را به امامش منتسب می‌کند کارهایش را نگاه کن! کارهایش را نگاه کن دارد چکار می‌کند! دارد خودش را به امام منتسب می‌کند! امام شما به شما دروغ یاد داده است؟ امامتان به شما فحش دادن یاد داده است؟ امامتان به شما این کار

خلاف را یاد داده است ؟ مردم این را می‌گویند وقتی مردم ناظر هستند.

حضرت می‌فرمایند ولاتکونوا علینا شینا. شین نباید باشید، زین باشید، چون همین تجاهر ذهنیت ایجاد می‌کند و مردم هم با ذهنیتشان کاری را انجام می‌دهند، تا ذهنیت برای فرد پیدا نشود که نسبت به یک راه قدم برنمی‌دارد چرا می‌گویند که مثلا در دفتر فلان شخص نگذارید کسی رفت و آمد کند چرا؟ چون به دو دقیقه پرده از روی همهٔ مسائل می‌رود بالا خب دیگر طرف بلند نمی‌شود وجوهات بیاورد! مگر مرحوم آقا نگفتند که من نشسته بودم داشتم با آقاسیدعلی سیستانی بحث می‌کردم پشت سر ما داشتند دو نفر با هم صحبت می‌کردند (در همان صحن امیرالمؤمنین) می‌گفتند که آن عالم کرمانشاه که به نجف آمد برای چه تو او را در دفتر جا دادی؟ دو روز باید اینها را نگه داری! بعد باید بفرستیم برای اینها جای دیگری بگیریم، منزل دیگری تهیه کنیم، اینها می‌آیند این جا پشت پرده ما را می‌فهمند، برمی‌گردند و دیگر پول نمی‌فرستند! صاف صاف داشت می‌گفت که اینها اگر برگردند برای ما پول نمی‌فرستند! شما ببینید که چه خبر است؟ چه خبر است که او دارد دعوا می‌کند آن مسئول دفتر را که برای چه فلانی از کرمانشاه آمده و شما او را در این جا اسکان دادی؟! چه قضایایی در آن حول و حوش و در آن محیط هست که این گونه باید تفکر شود؟! این همین است ولاتکونوا علینا شینا

حضرت به محمد بن مسلم این را می‌گویند (من دارم می‌گویم حضرت این را که نفرمودند) تو که الان در این جا هستی چقدر کار صحیح انجام می‌دهی؟ چقدر جلوی کار خلاف را می‌گیری؟ در حالتی که خود وجود تو باعث این حرکت دستگاه ظلم و دستگاه جور است همین وجودِ تو و حضور تو حالا روزی دو تا فرض کنید که مالیات را برداری، یا این که بارش در گمرک گیر کرده نامه بدهی آقا بار ایشان را ترخیص بفرمایید... این کار را بکنید...

دو مطلب در این جا هست مطلب اول که مسئلهٔ مهمی است این است که خود حضور تو در این جا باعث شده است که این کار خلاف آنها استمرار پیدا کند یعنی مردم چشمشان بیفتد به امثال شما. چه اصراری این حکّام و خلفا داشتند برای این که ائمه را به مجالسشان ببرند بخاطر همین! وقتی امام سجاد علیه السلام بلند شود فرض کنید که در دربار عبدالملک مروان برود و بیاید می‌گویند بَه بَه امام شیعیان و اولاد پیغمبر را ببین دارد می‌آید دیگر خودشان دارند می‌روند... چیزهایی است که داریم می‌بینیم، زمان یکی است، چه تفاوتی می‌کند؟ این که حتما باید امام سجاد برود در دستگاه عبدالملک و نامه می‌دهند پیغام می‌فرستند آقا تشریف بیاورید به دربار عبدالملک حتما باید بیایید پول می‌فرستند، دینار می‌فرستند، حضرت می‌گویند نه! نه! نه! بعد تا جایی که تهدید می‌کنند آقا اگر نیایید خلاصه یک جوری قضیه مختوم به جان شما خواهد شد، آن وقت حضرت بلند می‌شود برای تقیه می‌رود. تا جایی که می‌تواند نمی‌رود.

عجیب است، عجیب است که چطور همیشه یک روش است، یک مرام است، همیشه یک روش و مرام در طول ادوار بوده است، همیشه بوده است، طرف نمی‌خواهد برود، خب نمی‌خواهد برود ولش کن چکارش داری؟ خب برای چه؟ این حرفها چیست؟ اینها به خاطر همین است.

خیانت دومی که در این جا هست این است که این رفتن او باعث می‌شود که مردم دیگر فساد آنها را نبینند، مردم نگاه می‌کنند اِ این امام سجاد است حالا دو نفر هم خلاف می‌کنند مگر دو تا خلافکار این همه هست، مهم را نگاه کن! امام سجاد است، رئیس شیعیان است، پسر پیغمبر است، این دارد می‌رود سر سفرهٔ عبدالملک آن وقت می‌روند زبان زبان به هم نقل می‌کنند که نشستیم و دیدیم امام دارد با عبدالملک می‌خندد، دارند با هم صحبت می‌کنند قضایا پخش می‌شود در میان مردم، عین سوپاپ آن خلافی که مردم در جای دیگر می‌بینند می‌آید پایین. این خیانتی که این افراد می‌کنند به دین و ملت دو برابر خیانتی است که یک ظالم می‌کند، ظالم می‌رود ظلمش را می‌کند، همه می‌دانند که ظالم می‌چاپد، می‌چاپد و می‌خندند خب وقتی می‌دانند این باعث می‌شود اقدام شود ولی یکدفعه نگاه می‌کنند یک آدم وجیه الملة و یک آدم ظاهر الصلاح، یک آدم متجاهر به صلاحی این هم فرض کنید که هست، آن یکی هم که آدم خوبی است آن هم دارد می‌آید خب یک‌دفعه این تصور و این آگاهی بر ظلم رنگ خودش را از دست می‌دهد آگاهی بر جور آن صلابت خودش را از دست می‌دهد. وقتی سوپاپ دیگ زودپز را می‌کشید یک‌دفعه اول بخار چنان می‌زند بالا... بعد از این که فشار بخار کم شد سوپاپ می‌افتد، حالا شما می‌توانید در دیگ را باز کنید، هر رفیقی را دعوت کردید بگویید بسم اللَه تشریف بیاور.... اینها هم همین است مثل سوپاپ است، این کارها سوپاپ است.

این دو خیانت کسی که ظاهر الصلاح است، این تأیید دستگاه ظلم دو خیانت برای او به حساب می‌آید: یک خیانت خیانت کمک به افراد برای ادامه، خیانت دوم جلوگیری از آگاهی مردم و روپوش گذاشتن بر آگاهی مردم گرچه برحسب ظاهر مجلس روضه است، آقا روضهٔ سیدالشهدا، آقا مجلس فلان است، آقا چی است، آقا این است، آقا آن است درد ائمهٔ ما این بود عجیب این جا است که ما خودمان این حرفها را یک وقتی بالای منبر می‌زدیم خودمان اینها را برای مردم می‌گفتیم خیلی خیلی عجیب است که حرفی را ما خودمان یک زمانی برای مردم می‌گفتیم حالا اگر کسی به ما بگوید بله یک جوری می‌شود این قضیه چیست؟ واقعا این مسئله چیست؟ و این مربوط به خود ما است؛ یعنی خود تک تک افراد ما بایستی که به این مسئله برسیم.

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

عرض شد که روایاتی که در زمینهٔ احرام از ائمه علیهم‌السّلام آمده است این روایات، روایات متفاوتی

است البته در مورد میقات خوشبختانه ما خیلی تفاوتی نمی‌بینیم، فرق می‌کند، فرض کنید که حالا مثل صلاة مسافر که خیلی در آن بحث است یا مثلا در معاملات و اینها که جای بحث دارد ولی در خصوص این روایات عرض کنم که مطالب میقات یک مطالبی است که تقریبا می‌توانیم بگوییم با یک فراز و نشیب مختصری از لسان اهل بیت جاری شده است و از این نقطهٔ نظر اتفاقا کار ما را راحت‌تر کرده است، زیرا ما در این روایات اختلاف در پاسخ امام را با وحدت مسئله و وحدت سؤال نمی‌بینیم خیلی کم است که آن مقدار مختصر هم خب قابل برای توضیح است، اینجا غیر از آن مواردی است که به سوال فرض کنید که از طرف امام علیه السلام پاسخی داده شده است بعد حضرت در همان جا همان سوال شده یا این که این قضیه از امام بعدی سوال شده است ما می‌بینیم که در این جا اختلاف وجود دارد لذا باید به دنبال چاره بگردیم اما نسبت به روایات میقات مسئله این طور نیست.

روایاتی که دربارهٔ میقات است همان طوری که روز گذشته خدمت رفقا عرض کردم ما باید اینها را دسته بندی کنیم تا بتوانیم به آن مراد امام علیه‌السلام برسیم و اختلاف در موارد و موضوعات سؤالهای مختلف برای ما شک و شبهه‌ای ایجاد نکند نسبت به آن مسئله‌ای که می‌بینیم. در دسته بندی بعضی از روایات اطلاق دارند؛ یعنی به طور کلی نه تنها اطلاق دارند بلکه استفادهٔ عموم هم می‌توانیم از آنها بکنیم نسبت به اصل خود میقات مثلا فرض کنید که در مورد تعیین مواقیتی که یجب الاحرام منها در این جا این روایات خیلی به درد می‌خورد و می‌توانیم بگوییم این چند تا یکی روایت معاویة بن عمار که به طرق مختلف نقل شده است و همین طور روایت علی بن جعفر اینها اصول و پایه‌های تفکر ما را در کیفیت احکام راجع به میقات می‌توانند بیان کنند و بعد بر این اساس ما سایر روایات را می‌توانیم توجیه کنیم و نسبت به آنها توضیح دهیم گرچه تقلید و اینها در آن جا خیلی معنا ندارد عرض کردم که در این جا دست ما خیلی بیشتر باز است.

روایاتی که به طور مطلق نقل شده است روایت معاویة بن عمار است که سندش حرف ندارد قال ابی عبداللَه علیه السلام که می‌فرماید مَن تمام الحج و العمره ان یحرم من المواقیت التی وقتها رسول اللَه خب این مَن تمام الحج و العمره نسبت به افرادی که اهل همان جا هستند نیست. معاویة بن عمار چه سوال کرد؟ در این جا نیست خب ما هم نمی‌دانیم چه سوال کرده و این خودش یک نکته است و می‌توانیم بگوییم اصلا سوال نکرده و خود حضرت مرتجلا این مطلب را بیان کردند: مَن تمام الحج و العمره...؛ حضرت در مجلسی بودند و احکام حج را بیان می‌کردند در ضمن فرموده‌اند مَن تمام الحج و العمره.... و این مسئله نزدیکتر است، چون معاویة بن عمار آدم فقیهی بوده معمولا فقیه و آدم به اصطلاح اهل نظر و اهل فهم در ابلاغ مطلب رعایت موارد نقص و خلل را می‌کند و ما از این نقطه نظر می‌توانیم به میزان فهم رواة پی ببریم.

اگر دیدیم راوی گفت که حضرت به من این طور گفتند ولی نگفت من چه گفتم، این معلوم می‌شود

خیلی دقت در ضبط مطالب ندارد، اما اگر راوی گفت من از امام این سوال را کردم و امام این پاسخ را داد این معلوم می‌شود که نسبت به ادای مطلب کما هو هو و انتقال مطلب و قرار دادن مخاطب را در فضایی که خودش بوده فرد مطمئنی است. مثلا فرض کنید که کسی می‌گوید که آمدم پیش امام علیه‌السلام در حالتی که امام لیوان آب دستشان بود جرعهٔ اول را خوردند و بعد رو کردند به من...، ببینید همه قرائن را بیان می‌کند تا این که کاملا فضا را تبیین کند این خیلی مسئله، مسئله مهمی است.

من یک وقتی یک مطلبی را از مرحوم آقا با واسطه شنیدم که ایشان این مطلب را گفتند من خیلی برایم عجیب بود بالاخره ما از ایشان یک شناختی داریم این مطلب با شناخت ما جور درنمی‌آمد، یا ما باید تمام اطلاعاتمان را از ایشان پاک کنیم! یا این که برای این مسئله کاری باید کاری بکنیم، تا این که من پیگیری کردم که این قضیه چیست، دیدم اصلا صحت نداشته است یک مسئله‌ای مطرح شده و بعد ایشان یک عکس العملی نشان داده‌اند از این عکس‌العمل، آن شخص برداشتی کرده و بعد آمده نقل کرده بر این که ایشان گفته‌اند! ببینید چه بود و چه شد، یک مسئله نقل شده آن هم بر اساس یک برداشتی...، برای ما با ایشان صدها مورد پیش می‌آمد نظیر این قضیه، ولی نه یک همچنین برداشتی می‌کنیم و نه برداشتمان را به دیگران منتقل می‌کنیم شما ببینید چقدر مسئله مهمی است. این جا است که انسان دیگر نمی‌تواند اعتماد کند، پریروز که من گفتم نمی‌شود انسان اعتماد کند به هر حرفی به خاطر همین است. می‌گویم اصلا ایشان در این قضیه لبشان را باز نکردند که بگویند بله، نه، آره، این، آن...، هیچی فقط همین، فرض کنید که یک خنده‌ای کرده بودند، تبسمی کرده بود، حالا کجای این خنده بله بود؟ کجایش نخیر بود؟ کجایش نفی بود؟ کجایش اثبات بود؟ بعد نقل شود بر این که ما یک همچنین مسئله‌ای را از ایشان شنیدیم و آن وقت بر این اساس اعتقادات سایر افراد بار می‌شود، دردسر این جا است، این خیلی عجیب است که یک نفر سی سال بیاید افکار و رفتار و کردار خودش را بر اساس این عکس العمل بنا کند بعد آخرش بفهمد کشک بوده است چه حالی به او دست می‌دهد؟ اصلا بفهمد کشک بوده است سی سال بر اساس یک عمل کشک آمده و کارش را و رفتارش را انجام داده است، عمر دوباره که به دست نمی‌آوری، کی می‌خواهی به این مسئله برسی؟ لذا این مسئلهٔ بسیار مهم است.

خب معاویة بن عمار این گونه بوده امام علیه‌السلام می‌فرماید: من تمام الحج و العمره در کافی تتمه‌ای برای این ذکر شده است لاتجاوزها الا و انت محرم از این موارد عبور نکن مگر... حضرت که نگفتند اگر اهل آن جا بودی لاتجاوزها، یا لاتجاوزها من باب اخبار حتی اخبارش شدیدتر و قویتر است حضرت می‌فرمایند: مواقیتی که وقتها رسول اللّه این است لاتجاوزها و انت محرم آیا دلیل صریح بر این نداریم که غیر از این میقات نیست؟ یعنی اگر حضرت می‌خواست یک همچنین معنایی را ادا کند با چه عبارتی می‌گفت؟ بهتر از این عبارت می‌توانست پیدا کند؟ لاتجاوزها الا و انت محرم تجاوز نکن از اینها مگر این که در حال احرام باشی، فانه وقّت

لاهل العراق و لم یکن یومئذ عراق، خب ببیند حضرت می‌فرماید قبل از این که عراقی متولد شود حضرت برای اهل عراق، میقات گذاشته است؛ یعنی حضرت پیغمبر برای آیندگانی که الان نیستند میقات گذاشته است. محاذات میقات کجا بود این وسط؟ آنهایی که الان هم هستند منتهی راهشان از این جا نیست چطور برای اینها میقات نگذاشته است اما برای آنهایی که نیستند میقات گذاشت؟ همان وادی العقیق در یک روایت دیگر داریم حالا بعدش می‌گوییم و وقت لاهل النجد؛ وادی العقیق و ما انجدت یعنی هنوز نجدی در کار نبوده است، هنوز نجدی به وجود نیامده ولی حضرت در این جا برای اینها میقات تعیین کردند پس بنابراین آن افرادی که بعدا می‌آیند و آنها از محاذات با میقات رد می‌شوند و از خود مواقیت رد نمی‌شوند چرا حضرت تکلیف آنها را تعیین نکرد؟ چطور تکلیف آنهایی که مربوط به عراق بودند تعیین کرد مگر خونشان قرمزتر است؟ و چرا در لسان پیغمبر نداریم برای افرادی که در آینده می‌آیند و از خود میقات هم رد نمی‌شوند، از مدینه رد نمی‌شوند، فاصل بین مدینه و جحفه را می‌آیند و می‌روند آنها چکار کنند؟ از جدّه وارد می‌شوند از قسمت پایین می‌آیند از قسمت جنوب فرض کنید که وارد می‌شوند این پنج میقات که با اینها جور درنمی‌آید، مصادف با اینها نیست، خب اینها چکار کنند؟ این برای انسان چه فکری به وجود می‌آورد؟ فقیه با خودش فکر می‌کند که پس امام صادق علیه‌السلام می‌خواهد این را بفرماید که رسول خدا وقتی داشت میقات تعیین می‌کرد هم فکر حالایی‌ها بود هم فکر بعدی‌ها، فکر هر دو بود در حالی که اسمی هم نیاورد، اسمی از محاذات با میقات نیاورده است، این آن نکته‌ای است که باید به آن توجه شود. ببینید در این جا این روایت بسیار روایت صریحی است در این مسئله خب بعد آن وقت حضرت توضیح می‌دهند وقت لاهل یمن فلان تا می‌رسند به آخر و من کان منزله خلف هذه المواقیت مما یلی مکه فوقته منزله، بعد از اینها باشد میقاتش منزل است خب این یک روایت.

روایت دوم باز همین روایت معاویة بن عمار است این طور نیست که دوباره نقل کرده باشد یک روایت است روایت یکی است چون صفوان بن یحیی در این جا از معاویة بن عمار نقل می‌کند سند همان است بعد از صفوان مسئله به ابن ابی عمیر می‌رسد، محمد بن ابی عمیر از بزرگان اصحاب و از فقهای نمره یک صادقَین بوده است روایاتی که ابن ابی عمیر است از این روایات نگذرید؛ یعنی در هر جا دیدید (در فقه) که پای محمد ابن ابی عمیر در سند است خلاصه از آن نمی‌شود گذشت گرچه بعد از محمد بن ابی عمیر هم سند ذکر نشده باشد بعد از آن باید ببینید آن کسانی که از محمد بن ابی عمیر نقل کردند چه کسانی هستند ممکن است شخصی دروغ بگوید از جلالت شأن محمد بن ابی عمیر سوء استفاده بکنند.

تلمیذ:.....؟

استاد: بله در همین قضایایی که از بعضی نقل کردند بعضی از آقایان تلفن کردند به دفتر ایشان گفتند نه یک همچنین مسئله‌ای نبوده خب حالا اگر این بنده خدا مرده بود، فوت کرده بود تکلیف چیست؟ هیچ شاهدی

نیست و ماست‌مالی می‌کردیم و می‌رود پی کارش دیگر هیچ خبری نیست. یا این که فرض کنید در آن طرف قضیه از بعضی از افراد، صلحا، شنیده می‌شود که مثلا راجع به کی چه گفته، راجع به مرده نمی‌شود که از دنیا رفته حالا قبلش گفتی یا نگفتی، خب کی به کی است، بابا ولش کن بزن برو، ولی اگر زنده باشد می‌گوید من کی گفتم؟ من به روح آباء و اجدادم خندیدم اگر بیایم یک همچنین تعریفی از کسی بکنم! آن هم این آدم! ولی حالا که فوت کرده، نه آقا ما رفتیم پیش آقای فلانی نشستیم و ایشان راجع به فلان کس این را گفتند! خب برو مرده را پیدا کن که این بگوید گفتم یا نگفتم! و بعد چه ترتیب اثرهایی بر این مسئله داده می‌شود. خیلی ما باید مواظب باشیم.

در همان پریروز خدمت رفقا گفتم خیلی باید مواظب باشیم یک حرف من زدم چندی پیش در یک قضیه‌ای بعد نشستم با خودم فکر کردم: غلط کردی یک همچنین حرفی زدی؟ تو چکاره بودی همچنین حرفی زدی؟ تو چه تضمینی داری بر استمرار این مطلب که آمدی یک همچنین تضمینی به یک فرد دادی؟ نشستم با خودم فکر کردم این کار من غلط بود و از دستوری که مرحوم آقا به من دادند تخطی بود، از خط قرمز رد شدم باید بروم پس بگیرم هر چه می‌خواهد بشود بشود، بلند شدم رفتم پس گرفتم، گفتم که آقای فلانی آنچه که بنده گفتم پس گرفتم، خودت می‌دانی، بچه که نیستی، خودت می‌دانی سال دیگر نیایی بگویی آقای طهرانی من به تو اعتماد کردم...

در زمان مرحوم آقا یکی آمده بود پیش ما خودش آمده بود، من صدایش نکرده بودم (آخر مردم را باید بشناسیم آن هم نه مردم غریبه، دیگر بماند این چیزهایی که من عرض می‌کنم چیزهایی مهمی‌است که همهٔ رفقا باید رعایت کنند بالاخره اینها تجربیاتی است که کم‌کم برای انسان پیدا می‌شود یک‌دفعه پیدا نمی‌شود) یک منزلی داشت فروخته بود آمده بود پیش من که آقا من پول این منزل را چه کنم؟ من صدایش نکردم خودش آمده بود، گفتم آقا تا منزل نخریده‌ای (می‌خواست بیاید مشهد) تا نخریده‌ای بده کسی برایت کار کند که این پول تو حرام نشود او هم پول را داد به یکی که کار کند اتفاقا زدند به کاسه و کوزه هم و فلان و یک مقداری ضرر کرد البته طرف پول را برگرداند ولی یک مقداری متضرر شده بود، آن وقت آمده یقهٔ من را گرفته که تو باعث شدی! من باعث شدم؟ مگر من تو را صدا کردم؟ آدم در این دنیا محل مشورت هم نباید قرار بگیرد! من که نگفتم بیا! خودت بلندشدی در زدی گفتی سلام علیکم آمدیم خدمتتان، خودت در زدی آمدی داخل، گفتم بفرمایید داخل، به من چه ربطی دارد؟ حالا بعد از مدتها که ما آمدیم قم می‌گفت ایشان در این مسئله مقصر هستند و باید تاوان را بپردازند! چیه آقا حالتان خوب است؟ کسالتی ندارید؟ ولی در عین حال گفتم خیلی خب رفتم به یکی گفتم این پانصد تومان را فرض کنید که بدهید اصلا هیچ به روی خودمان نیاوردیم، انگار نه انگار، خب رفتی خانه را فروختی برداشتی آوردی آن کسی که به او دادی رفیقت بوده می‌خواستی ندهی، مگر من

دستت را بسته بودم؟ مگر تفنگ پشت سرت گذاشته بودم؟ مردم این هستند آقا، مردم این هستند.

وقتی مرحوم آقا به من می‌گویند برو به درد خودت برس یک چیزی می‌دانند، یک چیزی می‌فهمند، نگاه به اینهایی که دور و بر من هستند (عین عبارت ایشان است) نکن، نگاه به اینهایی که دور و بر من هستند! نه در خیابان، همانهایی که می‌آیند در مجالس ما، اوه اوه وقتی حرف می‌زنیم این طوری گریه می‌کردند، همین طوری اشک از چشمشان می‌آمد، آقا می‌فرمودند نگاه نکن برو به درد خودت برس، حالا فردا فلان آقا می‌آید می‌گوید که آقا ما به حرف شما اعتماد کردیم، راجع به شما این را گفتند گفتند صداقت دارد گفتند حرفی که می‌زند انشاءاللّه که هوای نفس در آن داخل نیست حرفی که در آن می‌زند تا آن جایی که فکرش می‌رسد و ذهنش می‌رسد می‌خواهد صدق باشد قضیه چه شد من چه جوابی باید بدهم نمی‌توانم جواب بدهم وقتی نمی‌توانم جواب بدهم بلند می‌شوم می‌روم می‌گویم آقاجان شتر دیدی ندیدی، خودت برو تحقیق کن، می‌خواهی با این بروی معامله کنی، تجارت کنی، چرا از من سوال می‌کنی؟ فرض کن من در این دنیا نیستم، آن حرفی که زدم که مثلا این شخص برای معامله فرد مناسبی است و من او را تضمین می‌کنم ما این حرف را پس گرفتیم گفت خیلی خب، آدم باید مواظب باشد، زرنگ باشد، المؤمن کیّس باشد، آن وقت خودش هر چه می‌داند دیگر با خودش است، مسئله دیگر ارتباطی با انسان ندارد، دیگر مسئولیتی بر عهدهٔ انسان نیست، آدم همین طوری بلند شود بیاید هر چه بخواهد بگوید هر کاری بخواهد بکند.

اینها تجربیاتی است که بزرگان ما را همیشه نسبت به این تجربیات هشدار می‌دادند آقا در کار کسی دخالت نکن الان شخص بلند می‌شود می‌خواهد بیاید این جا آقا من می‌خواهم بیایم قم نظر آقا چیست به من چه ارتباطی دارد؟ حالا اگر می‌شود استثنائاً برای ما بفرمایید! آقا استثناء ندارد وقتی که من دستور دارم مخالفت کنم، اتفاقا در این مورد مخالفت کردم و چوبش را هم خوردم نوش جانم قربة الی اللّه، دیگر هر کسی خربزه می‌خورد پای لرز آن هم بنشیند، چرا از خط قرمز عبور کردی؟ چوبش را هم بخور، غلط کردی، حالا بلند می‌شود می‌آید این جا خودت می‌دانی، خودتان ببینید چه اشکالی دارد، و این حرفها، بالاخره حرم اهل بیت است بلند شده آمده است و کارش نمی‌گیرد به مشکل برخورده است اگر با آقای طهرانی مشورت نمی‌کردم کار ما به این جا نمی‌رسید! خب تو که بابا این جور هستی مگر مجبوری بیایی؟ مگر مجبوری بیایی مشورت کنی؟ خب نکن دیگر بابا چه جوری به تو بگویم؟ نیا! برو با رفیقهای دیگر مشورت کن، برو آگهی بزن روزنامه، به من چه؟ مسئله چیست؟ تا مشکلی برنخورده‌اند چیزی نیست، ولی خب دنیا که خالی از اشکال نیست، همه مشکل دارند بالا دارند، پایین دارند، می‌گوییم سال دیگر بیا، می‌گویند ایشان علم غیب دارد! سر جریان ما می‌دانست! خبر دارد! باطن را می‌خواند! نمی‌دانم نفس را می‌خواند! چکار می‌کند! قلب را می‌خواند! معده را روده را... مسئله چیست؟ بابا اینها همه کشک است، اینها همه بیخود است.

آن بزرگان آنها راهی را که رفتند درست رفتند وقتی مرحوم آقا در مجالس‌شان می‌فرمودند که ما در دو قضیه در ازدواج دخالت کردیم و پشیمان شدیم حرفی است که دارند به ما می‌زنند نرو، دخالت نکن، رند باش، زرنگ باش، هر کسی که آمد یک قدری به شما خندید، فکر خندهٔ الان را نکن، فکر دوری شش ماه دیگر را بکن، ما به خندهٔ آن موقع نگاه می‌کنیم، هر کسی آمد به شما خندید یک خنده‌ای کرد این را از من بگیرید یکدفعه ذهنتان را ببرید شش ماه بعد بیا بنشین وقتی دارد می‌خندد آن چهره را در نظرتان بیاورید آن وقت می‌توانید تصمیم بهتر و عقلایی تر و را بگیرید همیشه، مردم ارزش محبت را نمی‌دانند، مردم ارزش مشاوره با عقل منفصل را نمی‌داند، مردم ارزش صلاح و اصلاح را نمی‌دانند، به دنبال دردسر می‌گردند تا وقتی که شما برای ایشان مفید هستی مخلص آقاییم ولی اگر خدای نکرده آن وقتی که یک کاری بگویی و اتفاقا نتیجه خلاف شود آن وقت چه می‌شود؟ آقا چرا این جوری کردی؟ چرا آن جوری کردی؟ چرا فلان کردی؟ چرا ما را بدبخت کردی؟ چرا ما بیچاره کردی؟ حالا بیا بگو بابا مگر من هفت تیر به سرت گذاشتم که بیایی فلان کنی؟ می‌گوید نه ما به شما اعتماد کردیم! ما به حرف شما گوش دادیم! صد سال سیاه می‌خواستی گوش ندهی! می‌خواستی به حرف بقیه گوش بدهی! اگر تو این قدر نفهم بودی که حرف دیگران را که جور دیگر زدند گوش ندادی، دیگر نبایستی که اعتراض کنی.

به یکی از افراد مرحوم آقا گفته بودند: شما که می‌خواهی این کار را انجام بدهی (حالا دیگر توضیح نمی‌دهم) باید این عمل را انجام بدهی چند سالی از این قضیه گذشت یک شب من با ایشان صحبت می‌کردم ـ البته مرحوم آقا دیگر فوت کرده بودند ـ گفتم که شما به این دستور مرحوم آقا چرا عمل نکردی؟ من که خودم در این جریان بودم، گفتند من می‌دانم اگر بخواهم عمل کنم زندگی من این طور می‌شود، گفتم حالا این یک حرفی شد، حالا این یک چیزی شد، پس شما عمل به دستور آقا را برای وقتی می‌خواهی که به زندگی شما در تصورات شما لطمه‌ای وارد نشود، اما اگر عمل به این دستور برای زندگی و مدیریت شما خللی ایجاد کرد آن موقع شما دیگر به حرف ایشان گوش نمی‌دهی؟! درست شد، پس این دیگر استاد نشد، استاد نشد، مشاوری مثل سایر مشاوران دیگر که اهل مشورت هستند، در حالی که دستورات ایشان در خیلی از موارد برای انسان مشکل ایجاد می‌کرد و ایشان هم خبر داشت و وقتی می‌گفتیم مشکل است، می‌گفتند مگر قرار بر این است که همیشه زندگی انسان یکنواخت باشد، آن هم همان طوری که خودمان ترسیم می‌کنیم؟ چه کسی گفته است یک همچنین چیزی را؟ آن موقع دیگر رشد معنا ندارد، همان طور می‌مانیم بله زندگی بر اساس فکر خودت و بر اساس تقدیر خودت و اداره به یک روش متعادل می‌رود جلو جلو، یک سال و ده سال و موقع مردن همان هستیم خب خداحافظ شما، همان آمد جلو و بعد هم مرد پس کی رفتی بالا؟ اگر تو عمل می‌کردی و به حساب خودت مشکلاتی بود، مجبور بودی دست و پنجه نرم کنی، او این را می‌خواهد، تو می‌گویی نه

اگر بخواهم گوش بدهم زندگیم به هم می‌خورد، گوش نمی‌دهم.

ولی من به او گفتم که حرف من این است هر وقت من را ببینی این است تا آخری که من با تو باشم، تا به این دستور آقا عمل نکنی بالا نمی‌روی، فایده هم ندارد، تا حالا هم عمل کرده یا نکرده خبر ندارم.

اینها چیزهایی است که باید انسان توجه کند لذا خود رفقا متوجه این قضیه باشند در مشورتهایی که با افراد دیگر چون بالاخره اهل علم و اینها هستند مواظب باشید یک روایتی چندی پیش دیدم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام: با برادری که در قضای حاجت شخصی که ضررش بر تو بیشتر از منفعت او برای خودش است اقدام نکن چه کسی گفته اقدام بکنی؟ این اقدام برای تو ضرر دارد چه دلیلی دارد که ضرر بر تو بیش از منفعت باشد برای او؟ برای چه می‌روی اقدام می‌کنی؟ تو هم یک آدمی هستی مثل او، هر دو بندهٔ خدا هستید و هر دو جایگاه خودتان را دارید.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد